

میدون و سوفیا

اصلا من خر، کار کو؟



پوریای عالمی

● سوفیا... عشقم... این نامه را برای تو می‌نویسم تا حساب کار دست بیاید... تو همیشه به من گیر می‌دهی که چرا اهل کارکردن نیستم. تو کار را به من نشان بده تا ببینی چطور ترتیبش را می‌دهم و اهل کردن کار هستم، اما مسئله اینجاست که واقعا در انتهای سال ۱۳۹۷ هجری‌خورشیدی هیچ کاری برای کردن نیست. کارخانه‌ها که یا تعطیل شده یا تعدیل شده‌اند. اداره‌های دولتی هم که به‌ازای هر نشیمن‌گاه پنج نشیمن حقوق می‌گیرند. هیئت‌مدیره‌های شرکت‌های دولتی و نیمه‌خصوصی هم که این‌قدر فک‌وفامیل واردش کرده‌اند که جلسات هیئت‌مدیره را نوبتی شرکت می‌کنند که همه جا بشوند. دیروز پریروز هم مشخص شد چهار وزیر دولت ۵۰، ۴۰ تا مشاور دارند. البته شایسته‌سالاری را هم نباید فراموش کنی، چون ما آدم‌های شایسته‌ای نیستیم. شایستگان ما هم‌اینک ۶۰۰ شغل دارند. من خودم به‌عنوان یک جوان ایرانی خیلی دوست دارم شبیه آقای ولایتی این‌قدر توانمند باشم ۶۰ تا کار را با هم بکنم، ولی همه ما که ولایتی نیستیم. یا خیلی دوست دارم به قدری از دانش و خرد برسم که شبیه برخی‌ها همین‌طوری حضورم منشأ خدمات باشد. می‌بینی سوفیا؟ همه کارها را آدم‌بلدها برداشته‌اند. کاری از دست من برنمی‌آید. راستش من متوجه شدم عملا در این کشور کسی کار خاصی نمی‌کند و همه دور هم خوشیم. هر چهار سال یک‌بار هم دست به دست هم می‌دهیم به مهر و هی تکرار می‌کنیم که ۳۰۰، ۴۰۰ نفر شغل مناسب پیدا کنند؛ مثلا یکی را رئیس‌جمهور می‌کنیم که چهار سال سرگرم باشد و باشیم و او هم صدتا نان‌خور به دولت اضافه می‌کند. ۳۰۰ نفر را هم تکرار می‌کنیم بروند مجلس که فهرست امید و فلان باشند، بعد می‌بینیم جای اینکه ما امیدمان به آنها باشد که یک کاری برای ما بکنند، آنها امیدشان به ما بوده که یک کاری پیدا بکنند.

حالا سوفیا... تو کلاحت را قاضی کن. چطور می‌گویی من اهل کارکردن نیستم؟ من الان در شرایطی هستم که نه چپ هستم نه راست. درواقع حاضرم یا تئوری خراکری جایی مشغول به کار شوم! اما نکته اینجاست سوفیا، من حاضرم مثل خر کار کنم، اما برای کدام چیز، ها؟ امیدوارم مسئولان حداقل به این مشکل من رسیدگی کنند.

عاشق خر تو؛ میدون دوم



۶ درجه

۳ توصیه به یک بی‌شعور!

● مردم‌آزراها و توهین‌کنندگان شبکه اجتماعی این روزها اکثر کاربران را ذله کرده‌اند، مخصوصا افراد صاحب‌نام که بیشتر مورد حمله و فحاشی قرار می‌گیرند. تازه‌ترین مورد که در همین هفته اتفاق افتاد، نویسنده مجموعه‌داستان‌های «هری پاتر» را نیز به واکنش واداشت و خانم جی.کی. رولینگ وادار شد سه توصیه در پاسخ به یک کاربر ناشناس بگوید و او را با پاسخی تند و کلمه‌ای معادل «بی‌شعور» بنوازد. ماجرا از آنجا آغاز شد که این نویسنده انگلیسی‌در روزهای اخیر توصیه‌هایی رایگان برای علاقه‌مندان به نویسندگی و در پاسخ به این سؤال مدام تکرار شده که «چگونه می‌توانیم بهتر بنویسیم» در توئیتر منتشر کرد.

اما مانند همیشه در این میان عده‌ای هم پیدا شدند که از این فرصت برای عقده‌گشایی استفاده کردند و مخصوصا با توجه به موضع‌گیری‌های لیبرال و مخالفت‌های او با افرادی مانند ترامپ موقعیت را مغتنم شمردند. یکی از این افراد نوشت: «در اینجا دو سؤال مطرح است که شما پاسخ نداده‌اید، چرا نوشتن شما این‌قدر افراطی است؟ چگونه شما از لحاظ سیاسی این‌قدر متوهم شده‌اید؟»

خانم رولینگ هم در پاسخ به او فروتنانه تویتر زد:

پاسخ سؤال ۱: تمام کوششم را با درنظرگرفتن همان میزان استعدادی که دارم، به خرج می‌دهم، اما می‌دانم که نوشته‌های من با سلیقه همه جور در نمی‌آید.

پاسخ سؤال ۲: موضع‌گیری سیاسی من احتمالا مانند هر آدم دیگری از تجربیات زندگی‌ام و خلق‌وخویم سرچشمه می‌گیرد.

پاسخ سؤال ۳: (که ناخواسته اما ضمنی مطرح شد) سعی کنید کمتر بی‌شعور باشید!

شترق روزنامه

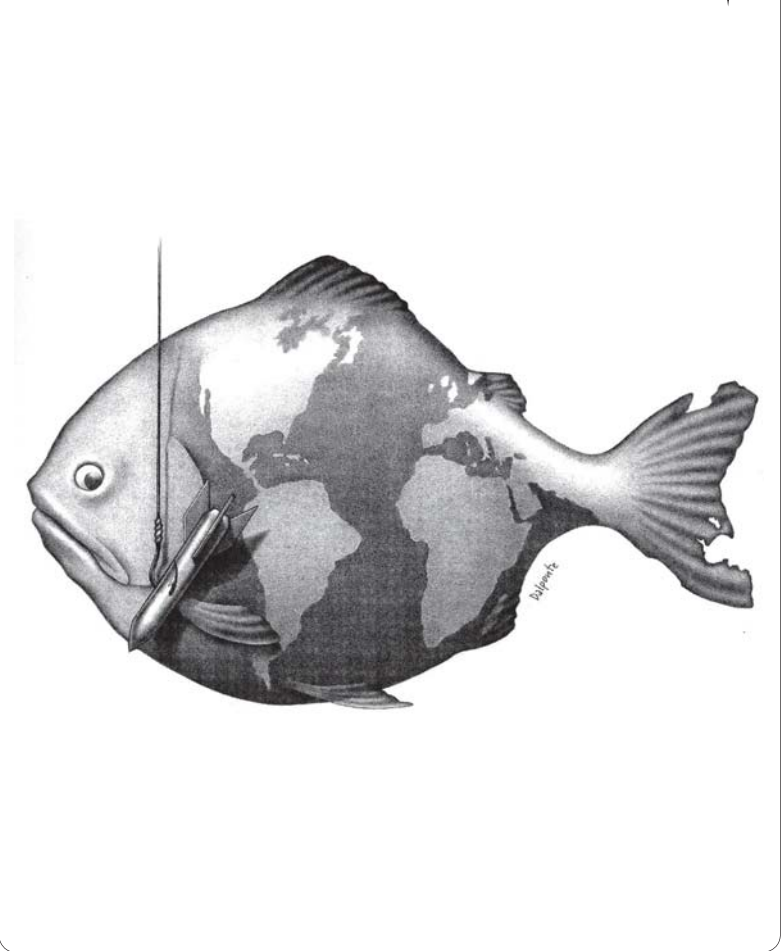
www.sharghdaily.ir

پنجشنبه ۲۰ دی ۱۳۹۷ ۳ جمادی‌الاول ۱۴۴۰ • ۱۰ ژانویه ۲۰۱۹ سال شانزدهم • شماره ۳۳۳۹ • ۱۶ صفحه اذان ظهر تهران ۱۲:۱۲ • اذان مغرب ۲۹:۱۷ • اذان صبح فردا ۵:۴۶ • طلوع آفتاب ۷:۱۴

روزنفرها

کارتون خواب

پانولو دالپوتته



منظومه خاموش ۴

شکست و اندوه

سوله‌ها را ترک کند و در کانال مستقر شود و گردان حبیب هم در سوله و به همین ترتیب گردان عقیی جای خود را با گردان جلویی عوض کند.

کمکم مثل اینکه بخوانند خبر مرگ عزیزی را به کسی بدهند، آرام‌آرام به نیروها گفتند که این عملیات؛ یعنی کربلای چهار آن‌طور که انتظار می‌رفته موفق نبوده. آنهایی که باید قبل از ما در منطقه عمل می‌کرده‌اند به‌جز انهدام نیروهای عراقی کار دیگری از پیش نبرده و نتوانسته‌اند در جزیره ام‌الرصاص که هدف بوده مستقر شوند.

رخوت و خورودگی

با گذشت دو روز، نیروهایی که به دسته ما مامور شده بودند (تخریب‌چی، بیسمی‌چی، مسئول پدافند) از گردان رفتند. مهمانی را که به بسیجی‌ها داده بودند، پس گرفتند. با این اوضاع، دیگر مسلم شد که عملیاتی که صد هزار نیروی داوطلب برایش بسیج شده بودند تا کار جنگ را یکسره کنند، شکست خورده و برنامه دیگری در کار نیست. شاید باورکردنش سخت باشد، اما بعضی بچه‌ها از اینکه عملیات نکرده و برگشته بودند، گریه می‌کردند. شاید اینها همان رزمنده‌های فایرک بودند.

موقعی که دستور آمد پتوها را جمع کنیم و برگردیم، مسئول دسته‌مان که از قضیه کربلای چهار به‌تازده بود گفت که خدا در همین قضیه رقتن گردان‌ها به جلو، خطر را از سر هر سه گردان رد کرده است. بعد توضیح داد که وقتی گردان عمار در کانال بوده، عراق شیمیایی زده و وقتی گردان مالک سوله را ترک کرده

همان سوله را کوئیده و ما هم که در مرغداری بودیم راکتی از هواپیما پرتاب شده که نزدیک مرغداری فرود آمد و خوشبختانه عمل نکرده که اگر عمل کرده بود، مرغداری با اهالی‌اش به آسمان پرواز می‌کرد.

کبجی وبازگشت

فرماندهان درنگ را جایز ندانستند. مثل برق در عرض کمتر از ۱۰ دقیقه به شکل ستونی به راه افتادیم و سوار کامیون‌ها شدیم و به محل استقرار مان برگشتیم. برای رسیدن به مرغداری، زمان زیادی صرف شده بود، اما برای برگشت، دیگر نیازی به نظم و انضباط و احتیاط نبود. این شد که ایکی‌ثانیه فله‌ای برگشتیم.

شکست عملیات واندوه فرماندهان

تازه این سؤال پیش آمد که مگر قرار نبود دیشب توی مرغداری بیدارمان کنند و عملیات کنیم؟ پس چه شد؟ از عمار و مالک که قرار بود قبل از ما عمل کنند و ما پشت‌سرشان پیشروی کنیم چه خبر؟

یک روز گذشت و کم‌کم معلوم شد که از عملیات خبری نیست و عمار و مالک هم برگشته‌اند. عمار ی‌ها در کانال بودند، مالکی‌ها در سوله و ما -حبیبی‌ها- هم در مرغداری. قرار بود گردان عمار از کانال خارج شود و به خط بزند و گردان مالک،



هوشنگ ماهرویان

۷۰، ۶۰ سال پیش وقتی از خیابان دربند پایین می‌آمدی آب شفاف‌ی را در جوی آب می‌دیدي که دلت می‌آمد با آن آب صورتت را بشوینی، حتی اگر تشنه بودی از آن آب بنوشی. تهران شهری بود با جمعیتی زیر یک‌پنجم جمعیت کنونی و آن آب هم آب قنات بود که در جوی‌ها روان می‌شد. ولی بعد از چند دهه جمعیت زیاد شد و تهران آگوی کلان نداشت. هنوز هم ندارد. پس برای فاضلاب‌ها چاه حفر می‌شد و فاضلاب به زیرزمین می‌رفت که گاه مثل چشمه فاضلاب بیرون می‌زد و بوی تعفن هم می‌داد. چنان شده بود که سر بسیاری از چهارراه‌ها چاه زده بودند و با پمپ، گندآب‌ها را بیرون می‌کشیدند. اما باز بدون هیچ برنامه جامعی برج و آپارتمان ساخته شد و فاضلاب‌ها درون چاه‌ها رفت. کسی هم نمی‌گفت پاریس در اوایل قرن نوزدهم آگوی کلانی داشت که تراکتور می‌توانست درون آن برود. ولی ما با جمعیتی چند برابر، فقط آگوهای کوچک و محدودی داشتیم که جواب هیچ فاضلابی را نمی‌داد. تازه گاه فاضلاب از دریاچه‌های آن هم به بیرون فوران می‌کرد؛ تا جایی که اگر نیمه‌شب به خیابان جردن یا فرشته می‌رفتی، از بوی فاضلاب بینی‌ات را می‌گرتفی. اکنون به جای آب قنات، فاضلاب بود که در جوی جاری شده بود و دیگر خبری از درختان توت و گردو و گیلاس در باغ‌های خیابان فرشته نبود. این فاضلاب زیرزمینی چنان معضلی ایجاد کرد که مسئولان احداث مترو در تهران در هراس بودند که نکند این فاضلاب، سیل زیرزمینی شود و مترو را با خود ببرد یا تخریب کند. بعد

روزنامه بریتانیایی گاردین دیروز مقاله‌ای با عنوان «چگونه بتون و خودرو بر تهران حکمرانی می‌کند» منتشر کرده است. الیور وینرایت، نویسنده این مقاله، از مجموعه‌مقالاتی درباره ۱۵ کلان‌شهر جهان به موضوع کشمکش روزمره ۱۰ میلیون نفر با «یکی از بیشترین سطوح راه‌بندان و آلودگی هوا در جهان» پرداخته است. بخش‌هایی از این مقاله را می‌خوانیم.

ترافیک تهران دربردارنده پدیده اجتماعی عجیب‌وغریبی است. جوانان راننده در بخش‌های شمالی، از آن به‌عنوان راهی برای دیدار با جنس مخالف استفاده می‌کنند.

گروه‌های مجزای مردان و زنان جوان در رسمی‌که «دورود» نام گرفته است، در رام‌بندان از کنار یکدیگر می‌گذرند تا از شیشه ماشین شماره‌تلفن ردوبدل کنند. داخل اتومبیل‌ها یا همه دخترند یا همه پسر تا از مواجهه با پلیس پرهیز کنند. اگر پلیس را در آن حوالی ببینند، (آهسته) می‌گیرند. این گردش خودرویی فقط یکی از نشانه‌ها در مواجهه با قوانین اخلاقی سخت‌گیرانه است و نشانگر این است که پایتخت ایران ممکن است به‌تدریج آرام‌تر شود. در پارک آب‌و‌آتش، یک دختر نوجوان با شلوار جین و کش اسکیت می‌گذرد و لحظه‌ای روسری‌اش می‌افتد. نزدیک آنجا موسیقی پخش می‌شود و در موجی از موسیقی هیپ‌هاپ هیجان‌انگیز فرورمی‌رود. خانواده‌های خندان سلفی می‌گیرند و زنان با چادر مشکی به مسجد می‌روند. یک زن میانسال ایرانی که بعد از ۲۰ سال از کانادا برگشته، می‌گوید: «ما وقتی بزرگ می‌شدیم هرگز چنین فضایی نداشتیم. چند سال پیش این غیرقابل تصور بود.»

انفجار جمعیت پایتخت، مقامات را با دشواری‌های روزافزونی مواجه کرده است. دم غروب از عرشه پل طبیعت جمعیتی فر فراز ترافیک خودروهایی که سربه‌سیر از یک بزرگراه هشت‌خطه عبور می‌کنند، خورشید را از پشت پرده غلیظ دود نظاره می‌کنند.

برای تأمین آب چنان چاه‌های عمیق و زیادی زدیم که سطح آب زیرزمینی پایین و پایین‌تر رفت و با فرونشست زمین و ایجاد چاهک‌ها و فرورفتگی‌هایی در زمین رویه‌رو شدیم که در جهان بی‌نظیر بود. آری ما رکورد را شکستیم؛ رکورد در تخریب طبیعت. باز این روند را ادامه دادیم و باز چاه فاضلاب زدیم و نیرسیدیم آیا تهران کنجایش این جمعیت را دارد؟

آیا فکری به حال هوای آلوده و ترافیک وحشتناک و فاضلاب آن کردیم؟ تهران بزرگ و بزرگ‌تر شد و با گران‌شدن ملک و احاره آن، شهرهای اطراف تهران هم بزرگ شد. پس صبح به تهران می‌آمدند و عصر برمی‌گشتند و این جمعیت حدود چهار، پنج میلیون بود. صبح زود در بزرگراه کرج همه به طرف تهران روانه شدند و عصر در جهت عکس.

تهران بزرگ و بزرگ‌تر شد. در شمال تهران کوه‌ها را اشغال کردند و باز ساخت‌وسازهای دهشتناک. یکی از آنها در هزارو ۸۰۰ متری و روی گسل زلزله‌خیز و نامش شد دانشگاه آزاد. با جاده‌ای که پیاده هم با ترس می‌روی؛ وای به حال اینکه با اتوبوس بالا بروی. جاده‌ای که نه بیج‌هایش با استانداردهای جاده‌سازی همخوانی دارد، نه محافظ جاده‌ای دارد که اتومبیل به دره سقوط نکند. کوه نیز که ملک عمومی کل جمعیت ایران است، غصب شد و تعجیل هم بود تا جلوی این کار غیرقانونی گرفته نشود، پس سرهم‌بندی شد و حاصلش شد همین که شاهدش هستیم و بهایش جان جوانان دانشجو با خانواده‌های عزادار. ما با تهران زیبای ۶۰ سال پیشمان چه کردیم؟ آیا فکر کردیم که تهران توان جواب‌دادن به مسئله آب و فاضلاب و رفت‌وآمد ماشین را ندارد؟ این افسردگاری و این بازی با طبیعت چنان کرده است که نمی‌دانیم بوی تعفن که چند روز است در تهران پخش شده، از کجاست. یاد باغ‌های توت فرح‌زا و درختان

یادداشت

رکورددار تخریب طبیعت

توت باغ‌های نیاوران می‌افتم که همه تخریب شده‌اند، درختانشان نابود شده و جای آنها را آپارتمان‌های بدقواره گرفته که با بی‌سلیقگی ساخته شده است. ما این همه فارغ‌التحصیل معماری و شهرسازی داشتیم ولی یک نقشه جامع برای توسعه تهران نداشتیم. راستی چرا؟ مگر گسترش تهران به نقشه جامع نیاز ندارد؟ تهران بدون هیچ نقشه جامعی گسترش یافت، خانه‌ها و باغ‌هایش تخریب و درختانش قطع شد و پر شد از آپارتمان‌هایی ناهماهنگ و زشت که با آپارتمان‌کناری همخوانی نداشتند؛ یکی با روانی سنگی و دیگری سیمانی و بعدی آجری، یکی جلوی پنجره دیگری را گرفته بود و یکی شش طبقه و دیگری چهار طبقه و دیگری دو طبقه بود و شهرداری که مجوز داد، فقط به فکر گرفتن حق تراکم بود و دیگر هیچ. بسازنفروش‌ها بودند و فکر سود بیشتر. در کوچه‌ای باریک که مطلقا استعداد ساخت آپارتمان را ندارد، آپارتمان شش طبقه ساخته شد و ۱۲ خانواده در آن ساکن شدند با حداقل ۱۲ اتومبیل که امکان رفت‌وآمد در کوچه را ندارند. در خیابانی که عرض آن جواب خانه‌های یک طبقه ویلایی را می‌دهد، مجتمع بزرگ تجاری ساخته می‌شود و خیابان از رفت‌وآمد ماشین کاملا مسدود می‌شود و کسی هم جوابگو نیست.

به‌این‌ترتیب فضایی ایجاد شد که فقط می‌شد آن را فضای شی‌زوفرنیک نامید و بس. شهری که بعد از چند روز هنوز نمی‌توانیم بگوییم منشأ بوی تعفنی که در آن پخش شده از کجاست و نمی‌توانیم هیچ پاسخ‌گویی پیدا کنیم. هنوز هم که هنوز است، واقعا به فکر نقشه‌ای جامع برای شهرهایمان نیفتاده‌ایم. راستی چرا؟ آیا شهرداری به مؤسسه مالی تبدیل شده است؟ آیا علت همین است که تهران تبدیل به شهری شی‌زوفرنیک شده است؟

زیر آسمان شهر

تهران شهر دوردور جوانان



در دره‌های سرسبز به هم متصل کند. این مدل نمونه شهرهای جدید آمریکایی بود و فقط در کوه‌های البرز پیاده شد. بعد از آن موجی از پروژه‌ها به راه افتاد و جمعیت تهران به شکل بی‌رویه‌ای زیاد شد و مسئله تراکم جمعیت و هزینه‌ها و درآمدهای سرسام‌آور ناشی از آن به وجود فساد و رشوه در شهرداری تهران دامن زد. مسعود تقوی، سردبیر سابق مجله همشهری معماری می‌گوید: «هرکس جریمه‌ای بزرگ بپردازد، می‌تواند ساختمانی بلندمرتبه بسازد، نقشه‌هایی وجود دارند، اما در بیشتر موارد نادیده گرفته می‌شوند. می‌توانید بزرگراه‌ها را در جایی ببینید که نباید باشند و ساختمان‌هایی در جاهایی که نباید باشند و مراکز خرید در جاهایی که نباید می‌بودند.»

فروش تراکم سبب شده که سازندگان سطوح قابل فروش را به حداکثر برسانند و ساختمان‌ها از حداقل فضای باز برخوردار باشند. این سیاست همچنین میزان ساختمان‌ها یا کاربری تجاری را به‌شدت بالا برده است... این افزایش جمعیت و طرح‌های بزرگراهی شهر را تحت سلطه خودروها آورد و پروژه‌هایی مانند دوطبقه‌کردن بزرگراه صدر به گفته احمدرضا حکیمی‌نژاد، آرشیتکت و متخصص برنامه‌ریزی شهری، «پروژه‌ای فاجعه‌بار بود که به‌جای کاستن از بار ترافیک، نتیجه عکس داد و خودروهای بیشتری را به شهر روانه کرد. خودروی بیشتر یعنی راه‌بندان بیشتر و آلودگی بیشتر».

انجمن علمی اقتصاد شهری ایران برآورد کرده

که جمعیت این شهر ۷۰ درصد بیش از ظرفیت

آن است؛ یعنی فقط ۲۰۳ میلیون نفر از هشت

میلیون ساکن آن در شرایط مناسب زندگی می‌کنند.

بدون اصلاحات عمده در سیستم ترانمیزی،

سرمایه‌گذاری واقعی در حمل‌ونقل عمومی و

پایان‌دادن به فرهنگ پرداخت پول برای برج‌سازی،

شانس اندکی برای بهبود وجود دارد.

تجربه دیگران

بیل گیتس، مهاجران و ملاله



آنها در این مدت دیدار کرده یا در بنیادش مشغول تحصیل هستند؛ داستان‌هایی پر از پیروزی، مبارزه و امید. داستان‌های آنها یادآوری می‌کند که حتی وقتی دختران از خانه‌های خود به اجبار رانده می‌شوند، رؤیاهای خود را برای آینده از دست نمی‌دهند و فراموش نمی‌کنند. ملاله‌ها با آگاهی به این موضوع است که درآمد حاصل از فروش هر کتاب را برای کمک به آموزش و تحصیل دختران در بنیاد ملاله جمع‌آوری و خرج می‌کند. به همین دلیل ملاله‌ری با طرح این سؤال که «امروز چه کمکی می‌توانم به دیگران کنم»، ملاله‌مندان را به خرید کتاب تشویق کرده است.

شده‌اند، می‌شنویم، اما مردم تنها زمانی توجهشان کاملا جلب می‌شود که یک تصویر واقعا تکان‌دهنده در اخبار نشان داده شود». پناهندگان به دلیل ناآرامی، آزار و اذیت یا فلاجع طبیعی، اغلب مجبور به فرار از خانه‌های خود می‌شوند. این افراد دیگر هیچ خانهای ندارند، آموزشی نمی‌بینند و دیگر کشوری پربانشان باقی نمی‌ماند. اولین داستان این کتاب متعلق به ملاله و شرح فرار خود و خانواده‌اش از افغانستان است. دختران دیگر که داستان زندگی‌شان در این کتاب آمده است از کشورهای سوریه، کنگو، کمبیا و... هستند؛ دخترانی از سراسر جهان که ملاله با

ملاله‌یوسف‌زی دختر جوان برنده جایزه صلح نوبل همچنان رسالت خود را برای آموزش دختران درگیر و مهاجر دنبال می‌کند. به‌تازگی جلد دیگری از کتاب‌های او چاپ شده است که حتی خبر انتشار این کتاب در شبکه‌های اجتماعی با استقبال فراوان روبه‌رو شده است و بیل گیتس نیز با تبریک، خریدن و مطالعه آن را پیشنهاد داده است. ملاله‌ری در کتاب جدیدش «را رانده شده‌ایم WeAreDisplaced» مجموعه‌ای از داستان‌های دختران مهاجر در سراسر جهان را جمع‌آوری و روایت کرده است؛ سفرهای هولناک، ازدست‌دادن عزیزان و شور و اشتیاق برای رسیدن به سرپناه.

بیش از ۶۸۰۵ میلیون نفر درحال‌حاضر به‌عنوان پناهنده یا آواره در گوشه‌وکنار جهان زندگی می‌کنند؛ اکثر آنها کودکان هستند و بیشترین کودکان را دختران تشکیل می‌دهند. این‌بار ملاله هم سعی کرده دختران پشت اعداد را معرفی کند. ملاله می‌گوید: «آنچه در بحران فعلی پناهندگان کم می‌شود، انسانیت است که در پشت آمار پنهان می‌شود. ما درباره میلیون‌ها پناهنده، صدها مهاجر که در قایق یا کامیون اسیر